

## سلیمان انوری

### محمد اقبال لاهوری و واژه‌سازی فارسی

علامه محمد اقبال برای مردم فارسی‌زبان از چهره‌های بس گرامی است و این محبوبیت شاعر بیشتر بدان خاطر است که وی مقام سخن را بالا برد و «چون صبا بر صورت گل‌ها نتنیده»، بلکه «غوطه اندر معنی گلزار زد» و حکمت اشیاء را فرا گرفت و حرف و صوت و کلام را هم مانند طایر به پرواز آورد و نیاز مشتریان معرفت را با جنس پرارزش سخن برآورد.

محمد اقبال با مهر زبان و ادب فارسی کمال یافت و با علاقه زیاد علم و حکمت نیاکان را آموخت و به بیداری و خویش‌شناسی و جهان‌دانی فرا خواند، با همان آتش محبت در ضمیر وجود فرو رفت و سخن را مثال گهر برکشید و سخن ناگفته را آسان گفت. و «سخنگوی اقبال» طفلک برنا و پیر است» و کلام او را سالی و ماهی نباشد. با همین اندیشه و با همین جرأت و عزم راسخ عازم میدان بی‌کران شعر و ادب فارسی گردیده و در حضور ملای روم و عطار و حافظ و سایرین خامه‌فرسایی کرده است. او زبان پارسی را با رفعت و فطرت اندیشه سازگار کرده «صد ناله شبگیر، صد صبح بلاخیز و صد آه شروریز» (۲۵) را قربان یک شعر دل‌آویز نموده است، آن گونه شعری که با غناوت معانی و با فصاحت بیان توجه کل فارسی‌زبانان را معطوف داشته است.

در مورد اشعار و آثار این ادیب گرانمایه و چیره‌دست سالهاست که اهل قلم بحث آراسته‌اند، اما به اندیشه ما حالا از ساحت و وسعت ایجادیات ایشان به دور قرار داریم و می‌سزد که صحبت و گفتگو را پیرامون ویژگی‌های محتوای شعر و هنر سخن‌آفرینی او ادامه دهیم.

در نوشته‌های اقبال لاهوری توصیف زبان و سخن جایگاه شایسته دارد. از سرآمدان ادبیات پارسی دری گرفته تا ادبای ابتدای سده ۲۰ در ستایش این عناصر مهم فراوان اندرز گفته‌اند، حتی عده‌ای از آنان فصلی از رساله و داستان خویش را به این موضوع اختصاص داده‌اند، اما دیدگاه محمد اقبال در این خصوص هر چند فراخ نیست، ولی باز هم در این زمینه ابیاتی خواندنی دارد. این علامه زمان ما هم نظیر استادان گذشته خود اندرز گونه‌هایی دارد، امثال:

سخن درشت مگو در طریق یاری کوش

که صحبت من و تو در جهان خداساز است (۱۲۴)

\*\*\*

کم خور و کم خواب و کم گفتار باش  
گرد خود گگردنده چون پرگار باش  
حرف بد را بر لب آوردن خطاست  
کافر و مؤمن همه خلق خداست (۲۳۳)

تا جایی که می‌دانیم، ادیبانی که از تبار فارسی‌گویان نبوده‌اند، در افضلیت زبان فارسی یا دری و یا در خلق کلام موزون کم ابراز عقیده کرده‌اند، لیکن محمد اقبال نتوانسته است که از شیدایی و شیفتگی خویش نسبت به زبان فارسی یا دری سکوت کند:

هندی‌ام از پارسی بیگان‌هام  
ماه نو باشم تهی‌پیمان‌هام  
حسن انداز بیان از من مجو  
خوانسار و اصفهان از من مجو  
پارسی از رفعت اندیش‌هام  
در خورد با فطرت اندیش‌هام  
گرچه هندی در عذوبت شکر است  
طرز گفتار دری شیرین‌تر است (۲۵)

یا

این همه خواب است یا افسونگری بر لب مریخیان حرف دری (۲۰۲)  
مطالب دیگری که پیرامون آنها بحث می‌شود، کاربرد واژه‌ها و عباراتی است که بیانگر مفاهیم زبان و سخن در اشعار شاعر است. در این راستا نگاه ایشان تازه است، حتی خود سعی کرده است که این شیوه آفرینش را به خواننده تلقین نماید:

به حظ زمانه به اسلوب تازه می‌گویند حکایت غم فرهاد و عشرت پرویز (۱۲۱)

\*\*\*

خنک انسان که جانش بی‌قرار است      سوار راهوار روزگار است  
 قبابی ز نمدگی بر قامتش راست      که نوآفرین و تازه کار است (۲۶۵)  
 کلمه و عبارات نکته‌رس، نکته‌آور (۲۴۰)، نکته‌آرا (۲۲)، نکته‌بین (۱۰۷)؛ نکته‌دلکش (۱۲۲)، نکته‌زشت و نکو (۸۴)، نکته‌های خاطرافروز (۲۵۲)، نکته‌های دقیق (۱۶۴)، نکته‌های پریشان (۱۷۹)، نکته‌های دلنوا (۲۲۲)، سخن پخته و پرورده و تهدار ... نمونه‌ای از تازه‌پردازی‌های ادیب است.

گویم سخن پخته و پرورده و تهدار      از منزل گمگشته مگو پای به ره دار  
 این جلوه نگه دار (۱۰۰)

شاعر به کلمه «حرف» که از مرادف‌های واژه زبان و سخن می‌باشد، صفتهای حرف پیچاپیچ (۲۳۱)، حرف شوق‌انگیز (۱۲۱)، حرف نشاط‌آور (۱۱۰)، حرف برهنه (۱۸۱)، حرف دری (۲۲۴) و... را افزوده که قابل تمجید است. در این ردیف واژه حرف‌باران را نیز باید یادآور شد:

سراپا معنی سربسته‌ام من      نگاه حرف‌باران برنتابم (۸۲)

جان سیار بودن (۸۶)، نگه دادن (۱۴۰)، شبیخون ریختن (۱۸۳)، آمیز دادن (۱۹۳)، طواف زدن (طواف کعبه زدی گرد دیر گردیدی، نگه به خویش نیچیده‌ای دریغ از تو، ۱۲۶)، معنی پیچدار (۸۴)، گوهر الماس‌رنگ (۸۸)، کاتبان عمل (۱۲۶)، فکر چالاک (۲۲۶)، لعل خاموش (۱۲۵)، فراغ خاطر (۱۴۵)، سخن سوختن (تو جوان خام‌سوزی سخنم تمام سوزی، غزلی که می‌سرایم به تو سازگار باد، ۱۲۵)، تاب خریدن (۷۰)، حرف در گلو شکستن (۲۰۰)، در حرف نگنجیدن (۱۰۳) نیز از یافته‌های این مرد زبان‌دان به شمار می‌آیند.

استاد اقبال با طبع دراک خویش از ثروت و توانمندی‌های لغت و واژه‌سازی زبان فارسی برخوردار گشته و نیز کوشیده است که در راه سخن‌اندوزی همگام فرزانه‌مردان پارسی‌گو باشد:

رمز‌آشنای معنی هر خیره‌سر نباشد      طبع سلیم فضل است ارث پدر نباشد (۲۹۷)

محمد اقبال در کلمه‌سازی، بخصوص در ایجاد واژه‌های مرکب، خود مبتکر است، از قبیل:

برق‌آهنگ:

برق آهنگ است و هشیارش ززند خویش را چون زخمه بر تارش ززند (۶۷)

گریه مست:

از همه بیگانه آن مامک پرست گریه مست و شیرمست و خوابی است (۶۸)

کودک منش:

تو ای کودک منش خود را ادب کن مسلمان زاده‌ای؟ ترک نسب کن

به رنگ احمر و خون و رگ و پوست عرب نازد اگر ترک عرب کن (۸۲)

یزدان شکار:

گفت رومی: ای سخن را جان‌نگار تو ملک صید استی و یزدان شکار (۱۳۱)

تلخ‌آبه:

غوغای کارخانه آهنگری ز من گلبانگ ارغنون کلیسا از آن تو...

تلخ‌آبه‌ای که درد سر آرد از آن من صهبای پاک آدم و حوا از آن تو (۱۳۳)

از این نوع که از ساخته‌های ادیب به شمار می‌روند، زیاد به نظر می‌رسند و بی‌گمان

بازگوی سهم ایشان در تکامل لغت و ثروت زبان پارسی است.

خلاصه آن که تازه‌نگاری‌های علامه محمد اقبال - شاعر، فیلسوف و متفکر زبردست

هند و پاکستان در علم و ادب بسته به شیوه‌واژه‌شناسی و واژه‌سازی او نیز هست.

پی‌نوشت‌ها:

۱. محمد اقبال، پینا
۲. فرهنگ زبان تا.